



Research article

Research of Literary Texts in Iraqi Career

Vol. 3, Issue 2, Summer 2022, pp. 21-37

A Comparative Study of the Concept of "Self-Knowledge" in the Thoughts of Rumi and Kazantzakis

Fatemeh Avani*

Ph.D. Student of Persian Language and Literature. Payam Noor university, Tehran, Iran

Farhad Doroodgarian

Associate Professor of Persian Language and Literature. Persian literature group. Payam Noor university, Tehran, Iran

Received: 05/07/2022

Accepted: 08/22/2022

Abstract

According to mystical teachings, self-knowledge plays an important role. So, this issue is comparatively investigated from the viewpoints of two wise scholars in two separate lands. The purpose of this article is to study the concept of "self-knowledge" and the way it is dealt with in ideology and thought systems of Jalal ad-Din Muhammad Rumi (Mowlavi) and Kazantzakis. They believed that "self-knowledge" prevents one from being submitted to his desires and also societies from adhering to profit and loss, prejudices and narrow-minded materialist and temporary views; so, it leads humans to prosperity. The issue that arises in this regard; That is, what are the similarities and differences between self-improvement and the way of training it for Rumi and Kazantzakis? The method of this research was qualitative; And analysis and description of data related to these two literatures has been used. The findings show that Rumi and Kazantzakis, considering the social context in which they were educated, consider the strengths and weaknesses of the social and cultural system of their time in the type of view of "self" education. So, they put "self" education in the priority of their education system. According to Rumi and Kazantzakis, the common denominator of knowing and educating the "self" is the direct confrontation of the person with the divine nature, the training of the intellect and the awareness of natural phenomena. And it emphasizes more on intuitive knowledge and with the training of the seeker-mystic, it reaches the annihilation of God, the result of which is individual self-knowledge.

Keywords: self knowledge. Molavi. Kazantzakis. Comparative study.



پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی

سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱ هـ ش، صص. ۲۱-۳۷

بررسی تطبیقی مفهوم «خودشناسی» در اندیشه‌های مولوی و کازانتراکیس

فاطمه اوانی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

فرهاد درودگریان

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۷

چکیده

بر اساس آموزه‌های عرفانی، خودشناسی، یکی از مهم‌ترین موضوعات عرفانی تلقی و در بسیاری از طریقت‌های عرفانی با شناخت نفس و معرفت حق قرین دانسته شده است، به گونه‌ای که عارفان از بین راه‌های خداشناسی، به خودشناسی اهمیت بیشتری می‌دهند. به همین علت در تحقیق حاضر موضوع از منظر دو حکیم و در دو سرزمین بررسی و تطبیق شده است. هدف مقاله حاضر، مطالعه مفهوم «خودشناسی» در نظام فکری و اندیشگی مولوی و کازانتراکیس است. مسئله‌ای که در این زمینه مطرح می‌شود، آن است که خودشناسی و نحوه دستیابی به آن نزد مولانا و کازانتراکیس چه هم‌سانی‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ روش این پژوهش کیفی بوده و از تحلیل و توصیف داده‌های مربوط به این دو ادیب استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد، مولوی و کازانتراکیس راه رسیدن به خودشناسی را در ریاضت، فقر و صبر می‌دانستند. وجه مشترک شناخت «خود» از نظر مولوی و کازانتراکیس روبروسازی مستقیم شخص با فطرت الهی، تربیت عقل و آگاهی از پدیده‌های طبیعی است و بیشتر بر معرفت شهودی تأکید دارد و با تربیت سالک-عارف به فناء فی الله می‌رسد که نتیجه آن خودشناسی فردی است.

واژه‌های کلیدی: خودشناسی، شناخت نفس، مولوی، کازانتراکیس، مطالعه تطبیقی.

۱. مقدمه

یکی از مهم ترین مسائل مطرح در زمینه عرفان و روان شناسی که از زمان پیدایش آن ها مطرح شده، علم به «خود» یا همان خودشناسی است. هدف از شناخت «خود» یا «من» پی بردن به ماهیت و حقیقت انسان است. خودشناسی در عرفان اسلامی، مقدمه شناخت و معرفت به سایر علوم و راهی برای خداشناسی محسوب می شود. حضرت علی درباره اهمیت خودشناسی می فرماید: «من عرف نفسه فقد انتهى الی غایه کل معرفه و علم» (غررالحکم: ۱۹۴/۵). آن کس که خودش را بشناسد، به غایت هر شناخت و علمی رسیده است. از دیدگاه عارفان، خودشناسی با انجام ریاضت ها و مبارزه با خواهش های نفسانی که نوعی مانع و حجاب در راه رسیدن به شناخت «من» یا «خود» و خداست، امکان پذیر می شود. یک عارف جهت دریافت حقیقت شهودی و حضوری، باید هر گونه تعلقات دنیوی را از آینه دل خود بزدايد.

بر اساس دیدگاه عارفان، از آن تعبیر به سیر انفسی می کنند، در نتیجه به مرتبه ای از شناخت «من» یا «خود» می رسد که خود برای خود فی نفسه حاضر خواهد شد و دستیابی به این خود حقیقی جز با انجام برخی اعمال و ریاضت ها امکان پذیر نخواهد شد. منظور از خود، فرد مستعد در رابطه با شناخت خویش و منابع مربوط به رشد و تعالی خود است. خودشناسی موجب می شود، فرد خود را بیشتر از دیگران بشناسد و در فرایند تعلیم و تربیت و هدایت خود، نقش بسزایی را ایفا کند؛ بنابراین خودشناسی بخش مهمی از تربیت خویش است. تفکر در چیستی و ماهیت «خود» در نظام های تربیتی، بنیان غایت و هدف متفکران در این زمینه بوده است؛ بدین علت که «خود» پاسخگوی تمامی موضوعات و مسائل چالش برانگیز زندگی فردی و اجتماعی انسان است. به این مفهوم که انسان، مسئول حل مسائل خود است و در این راه، مورد سؤال واقع می شود.

به عبارتی، خودشناسی حقیقتی انکارناپذیر و تأثیرگذار در زندگی انسان است؛ بنابراین پرداختن به آن در طول تاریخ زندگی بشر، امری مهم و ضروری بوده است و نقش مهمی بر سرنوشت فردی و اجتماعی انسان دارد. بی شک، مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴ ق) بزرگ ترین شاعر عارف ایرانی قرن هفتم، از جمله عارفانی است که بر اساس آموزه های اسلامی - ایرانی و از درون سنت صوفیانه به یکی از مهم ترین مسائل اصلی انسان امروزی؛ یعنی سؤال اصیل «من کیستم؟» پاسخی درخور توجه داده است. آنچه آوازه مولانا را بیش از دیگران در ادبیات جهان نمود داده است، توجه و اهمیت وی به موضوع هویت انسانی است که جامعه مدرن امروزی را تحت تأثیر قرار داده است.

از نظر مولانا، خودشناسی از تسلیم شدن فرد به تمایلات فردی و پایبندی جوامع به سود و زیان، تعصب و تنگ نظرهای مادی و موقت بازمی دارد و فرد را به سعادت هدایت می کند. مولانا همواره بر خودشناسی بر اساس جنبه های اخلاقی، فطری و الهی انسان تأکید داشته تا انسان به وسیله آن با خویشتن، طبیعت و با دیگران سازگاری یابد. دو اثر عظیم و عمده مولوی، مثنوی و دیوان کبیر، در نگاهی گذرا نیز گویای آن است که هسته اصلی و بن مایه بنیادین این دو اثر حاکی از رهایی از خود کاذب و سایه وار و دستیابی به خود اصیل است. از نظر مولانا سرآغاز هر آنچه در پیوند با آدمی برایش رخ می دهد در «خودشناسی» است. همه چیز در رابطه با او از درون آغاز می شود و در بیرون به بار می نشیند و ثمر می دهد از این روست که او چنین می سرايد:

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش	خون انگوری نخورده باده شان هم خون خویش
ساعتی میزان آنی، ساعتی موزون این	بعداز این میزان خود شو تا شوی موزون خویش

گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی در درون حال بینی موسی و هارون خویش

(دیوان شمس، ۱۲۴۷)

در متون مقدس مذاهب و ادیان مختلف شواهد بسیاری می‌توان یافت که به اهمیت و ضرورت خودشناسی و معرفت نفس تأکید داشته‌اند؛ و بسیاری از عالمان و اولیای ادیان و مذاهب، این آموزه الهام‌بخش را سرلوحه تعالیم خود قرار داده و بر این امر تأکید داشته که فرد سالک جهت دستیابی به پله‌های حالات و مقامات، از درون خود تحول یابد. این تحول شخصیتی و باطنی به شکل همه‌جانبه بوده و تمامی ساحات روحی و عاطفی را در برمی‌گیرد که همین امر، راه را برای نگاه مفهوم شناسانه و اخلاقی به خودشناسی باز می‌کند و به ما اجازه می‌دهد به دنبال مقایسه این مفهوم با نگاه و آثار معناگرایان معاصر چون «نیکوس کازانتزاکیس» نیز باشیم. او نویسنده، شاعر، مترجم و جهانگرد یونانی در هجدهم فوریه ۱۸۸۳ در یونان متولد شد و آثار او به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده است. کتاب کوچک «سیر و سلوک» و «تجربه‌های معنوی» اساس تفکرات فلسفی نویسنده بوده و کتاب‌های آخرین و سوسه مسیح، مسیح باز مصلوب، زوربای یونانی، سرگشته راه حق، آزادی یا مرگ دیگر و گزارش به خاک یونان از آثار دیگر وی می‌باشند. تحلیل آثار کازانتزاکیس کاری دشوار است چنانچه در سیر تکاملی خود اعتراف می‌کند: «هر چه بیشتر می‌نوشتم، عمیق‌تر درمی‌یافتم که در نوشتن برای زیبایی تلاش نمی‌کردم. تلاشم برای نجات بودم. من آدمی بودم در کشمکش و رنج، آدمی در جست‌وجوی نجات. می‌خواستم از تاریکی نجات یابم و به نور پیوندم» (کازانتزاکیس، ۱۳۷۴: ۷۳).

کازانتزاکیس در مسیر زندگی اش در سه مسیر گام برمی‌داشت. آثار او پر از نشانه‌های این راه است هر یک از این سه راه به ترتیب در وجود مسیح، بودا و لنین تجسم یافتند که یکی از آنان آواز عشق می‌خواند دیگری چنگ عرفان می‌نوازد و سومی هم آوای عدالت سر داده است. با هر کدام که راه می‌افتد به لبه گردنات مرموز می‌رسد و وحشت‌زده برمی‌گردد. سرانجام چاره را در این می‌بیند که هر سه آواز خصم آلود را یگانه کند. این کار را می‌کند و راه می‌افتد. باز هم به لبه گرداب مرموز می‌رسد اما دیگر وحشت‌زده نمی‌شود (همان: ۹۱). مسئله اصلی کازانتزاکیس در بیشینه آثارش یافتن معنایی برای زندگی و هستی است. او در منجیان خدا (تجربه‌های معنوی) به شدت تحت تأثیر دو اندیشمند بزرگ یعنی بودا و برگسون است. او از خدای برآمده از میان ماده برگسون آغاز می‌کند و در این رهگذر به اولین تجربه‌های خداوند در فضای فرهنگ یهود می‌رسد؛ خدایی که پاسخ ستیز و گریز آدمی در مواجهه با امر مقدس است. سپس وی، رفته‌رفته از خدای مسیحیت نیز فاصله می‌گیرد... و در نهایت به خدای عارفان می‌رسد که در واقع خدایی فراتر از چارچوب‌های تعریف شده ظاهری ادیان است؛ یعنی همان پاسخی که عارفان به احساس خلأ وجودی آدمی می‌دهند. (همان: ۷۲) اندیشه‌های این نویسنده عارف قرن نوزدهم و بیستم، به اندیشه‌های برخی از عرفان ایران زمین نظیر روزبهان بقلی، باباطاهر، خیام و سهراب سپهری نزدیک است و در این میان بیشترین شباهت و نزدیکی را به مولوی دارد.

نگاه کازانتزاکیس به خودشناسی نگاهی عارفانه بوده است. از دید کازانتزاکیس، باید بجنگیم که انسان درونمان را به روح بدل سازیم تا با خدا یگانه شویم (کازانتزاکیس، ۱۳۸۸: ۳۱۳). از این چشم‌انداز، خودشناسی تلاشی است جهت دستیابی به فضیلت‌هایی که زمین را به آسمان متصل می‌سازد «فضیلت‌های انسان و تلاش‌های او گرد می‌آیند، بزرگ می‌شوند و تا آسمان بالا می‌روند» (همان: ۲۴).

با توجه به گستردگی نگاه این عارف جهان شرق و غرب و به دلیل شباهت‌های زیاد اندیشه بین دو متفکر بر آنیم

اندیشه این دو را در یک ورزه سلوک یعنی خودشناسی و اکاوی و تحلیل کنیم. بدین علت در این تحقیق باهدف بررسی مفهوم خودشناسی آثاری چون مثنوی، دیوان کبیر از مولانا، تصوف، گزارش به خاک یونان، سرگشته راه حق، زوربای یونانی و تجربه‌های معنوی از کازانتزاکیس مورد بررسی قرار گرفته است. به عبارتی دیگر بررسی نحوه تفکر این دودسته متون، درزمینهٔ خودشناسی مقوله ای است که ذهن و ضمیر هر محقق را به خود مشغول خواهد ساخت. مولانا در سنت عرفان اسلامی و کازانتزاکیس با تکیه بر شهود و آموزه‌های عرفان بودایی توجه خاصی به مفهوم خودشناسی داشته‌اند.

در این میان مولانا به‌عنوان بزرگ‌ترین عارف و شاعر فارسی‌زبان، با بهره‌گیری از افکار و اندیشه‌های شمس تبریزی و آشنایی با مؤلفه‌های تربیتی اسلامی، بر خودشناسی در مراحل سلوک تأکید دارد و کازانتزاکیس نیز به خودشناسی تأکید فراوانی داشته که از مهم‌ترین مسائل در عرفان و نظام تربیتی آن است؛ بنابراین شناخت نظر این دو عارف و متفکر در مورد خودشناسی، موجب هدایت فرد برای تربیت بهتر خود گردد. همچنین از نظر اهمیت و ضرورت این دسته از پژوهش‌ها می‌توان گفت؛ بازخوانی معارف و دستورالعمل‌های متون عرفانی به‌ویژه در حوزه‌هایی که به «اخلاق جهانی» مربوط است؛ موجب درک بهتر تجربیات مشترک فرزندگان و اندیشمندان ملل و فرهنگ‌های متفاوت از هم خواهد شد؛ با توجه به مطالب بیان‌شده مسئلهٔ پژوهش حاضر، نگاهی مقایسه‌ای به آثار مولوی و کازانتزاکیس است که به‌نوعی در زمرهٔ متون عرفانی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین پرسش مقاله حاضر این است که اشتراکات و تفاوت‌های موجود در اندیشهٔ مولوی زیسته در جهان شرق و کازانتزاکیس یونانی نسبت به مفهوم خودشناسی چیست و این موارد چگونه در آثار مورد بررسی تجلی یافته‌اند؟

۱-۲. مبانی نظری

واژه «خود» برخلاف تلقی اولیه، مفهومی پررمزوراز، مبهم و پیچیده محسوب می‌شود و به موجب اهمیت و ماهیت چندرشته‌ای خود، اذهان محققان و اندیشمندان بسیاری را مشغول کرده و تاکنون تحقیقات ارزنده‌ای دربارهٔ ماهیت، معناشناسی و مفهوم‌شناسی آن انجام گرفته است، اما با توجه به تمامی تلاش‌های صورت گرفته، اتفاق نظری در مورد عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهندهٔ این مفهوم به دست نیامده است (رجبی، ۱۳۹۱).

«خود» یا «خویش» به‌عنوان یکی از مباحث انسان‌شناسی، مفهومی بنیادی در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نوین و نیز عرفان شرقی و اسلامی به‌شمار می‌رود. وجه مشترک مباحث علوم مدرن، نسبت به مطالعه دربارهٔ خود یا نفس آن است که شناخت این مفهوم را امری اکتسابی و تربیتی می‌دانند، همان رویکردی که عرفان به تربیت نفس انسانی دارد تا به خودآگاهی برسد. به عبارتی دیگر، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مدرن و عرفان، شناخت خود در زمینه‌های فعالیت‌های فردی و اکتسابی محسوب شده که جهت تعالی روح اهمیت فراوانی دارد و تأثیر مستقیم بر زندگی جمعی دارد.

از نظر فروید، خود یا من، بخش سازمان یافته و منطقی ساختار روانی است که به‌عنوان میانجی بین نهاد، فرامن و دنیای خارجی عمل می‌کند. فروید با تقسیم عناصر تأثیرگذار بر شخصیت انسان، خود را در کنار دو مفهوم «نهاد» و «فرا خود» قرار داد (پورافکاری، ۱۳۸۶: ۲۴۱). از دیدگاه دیمون و هارت، مفهوم خود شامل دانش فرد نسبت به خصوصیات و قابلیت‌های فردی و نیز تفکر بر آن است. ادراک خود، شامل خود موضوعی، خود فاعلی و اندیشمند است (شفیع‌آبادی، ۱۳۸۵: ۶۶)؛ بنابراین دو تعریف از مفهوم خود، می‌توان گفت که خود بخش سازندهٔ شخصیت فرد محسوب می‌شود که

بر اساس واقعیت دنیای خارج عمل می‌کند و آن دسته از تمایلات نهاد را که با واقعیت خارج تضاد دارند، تعدیل، ضبط و کنترل و سعی می‌کند، فرد را با واقعیات همراه سازد یا با ایجاد تغییر تحول در دنیای بیرون یا فرا خود، بین خواسته‌های فردی، نهادی و فرا خود هماهنگی ایجاد نماید.

از نظر لاندین، خود از نهاد سرچشمه گرفته و رشد می‌کند. نهاد وابسته به قیدوبند نبوده و فقط ارضای تمایلات و نیازها را طلب می‌کند. از طرفی دیگر، محیط و جوامع، عدم پابندی به اصول را نمی‌پذیرد. بدین علت، خود شخص در اینجا وارد عمل می‌شود که تابع اصل واقعیت است؛ یعنی از یک سو به ارضای خواسته‌ها و تمایلات همت می‌گمارد و از سوی دیگر، این ارضا را در چارچوب مقررات و ضوابط قابل قبول اجتماعی تحقق می‌بخشد (لاندین، ۱۳۸۳: ۲۶۸).

بیشتر مباحث تربیتی مرتبط با خودشناسی، تأکید بر درونی سازی داشته که با خودشناسی می‌توان به تعالی دست یافت. این برداشت از مفهوم خود، فرا خود و نهاد در روان‌شناسی جدید را می‌توان با تعریف عرفان اسلامی از فطرت، نفس و جهان معنوی و جهان مادی تطبیق داد. در عرفان اسلامی، نحوه پیوند بین این مفاهیم مباحث وسیعی را در بر گرفته است. از نظر عرفا، شخصیت همواره مابین فطرت الهی، خود یا نفس، عالم فرا خود یا عالم ماده و متافیزیک، در حال سیلان است؛ بنابراین خود انسان در عرفان یا همان سالک عارف، همواره از این عناصر در زندگی فردی و اجتماعی پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد (شیروانی، ۱۳۸۷: ۱۰۴). در علوم عرفانی، سالک به هنگام طی مراحل سلوک، سعی دارد با درونی سازی مراحل تربیت، به شهود و شناخت دست یابد. خودشناسی در علوم جدید بر مبنای آموختن تجربه و علم است، حال آنکه در عرفان اسلامی، خودشناسی با تزکیه درون و کسب معرفت شکل می‌گیرد. برای این منظور، عارفان بر پایه آموزه‌های عرفانی و قرآنی، جهت دستیابی به این مقام، به سیر و سلوک و آدابی خاص اشاره کرده‌اند که از دامنه تعلقات حسی نفس می‌کاهد و قلب را از تشویق، تفرقه و تکثرات دنیوی می‌رهاند تا دل با تمام وجود، به خدای سبحان توجه و تمرکز پیدا کند (دامادی، ۱۳۷۵). در عرفان اسلامی بحث خود بیشتر با مفاهیمی چون فنا، معرفت، سالک و دیگر موارد از این دست آمده است. هدف سلوک سالک رسیدن به نقطه مرکزی اعتدال یا شناخت خود است. همه حکمت‌ها و توصیه‌های اهل عرفان، جهت قراردادن طبع آدمی در هسته شناخت خود است (چیتیک، ۱۳۸۲: ۹۱). به تعبیری دیگر، در عرفان شناخت حضوری نفس از بالاترین درجات معرفت نفس است (برتلس، ۱۳۸۷). شناختی که سالک از واقعیت خارجی و نورانی فطرت با تمام وجود درمی‌یابد و از ادراک آن و اشراقات و تجلیاتی که بر نفس می‌تابد، غرق در لذت و بهجت می‌گردد، شناخت حضوری نامیده می‌شود این نوع شناخت از خود، با آگاهی از مرتبه مثالی، عقلی و فراعقلی و در اثر مراقبت و مجاهدت به فعلیت و ظهور می‌رسد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۶: ۳۹). این گونه شناخت در عرفان را می‌توان با خودآگاهی در روان‌شناسی جدید تطبیق داد که در آن فرد با آگاهی به امور دینی و بیرونی خود قادر به تصمیم‌گیری است، الگویی از تصمیم‌گیری که در آن سالک می‌تواند مراتب شناخت و تربیت را بگذراند و بدون هیچ حجابی و از نزدیک، با علم حضوری آن را درک کند ولی هدف نهایی سالک در راه خودشناسی، دستیابی به درجه «فنا فی الله» و شهود عجز و فقر ذاتی نفس به خداوند است اما در روان‌شناسی جدید هدف خودآگاهی نفع فردی و اجتماعی است.

مولانا، به عنوان سرآمد شعر و ادب عرفانی کلاسیک و کازانتزاکیس در نقش عارف، متفکر معاصر، یک نگرش تلفیقی به خودشناسی در نظام فکری و اندیشه‌ای خوددارند.

۱-۳. پیشینه پژوهش

مروری بر پیشینه تحقیقات تطبیقی نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی با محوریت خودشناسی در باورهای تربیتی مولانا و کازانتزاکیس انجام نشده است. مهم‌ترین مطالعات انجام شده در رابطه با موضوع مقاله عبارت‌اند از: منصوریان و سعادت (۱۳۹۰) در مقاله «بررسی معرفت شهودی در مثنوی مولانا» به بحث در مورد اهمیت معرفت شهودی در شناخت خود یا همان نفس پرداخته‌اند. نویسنده در این مقاله به دریافت چستی خود و شناخت آن در منظومه معرفتی مولانا پرداخته است. استعلامی (۱۳۷۳) در مقاله «شناخت خود در مثنوی مولانا» به معرفی دو معنی متفاوت و متمایز دو واژه روح و نفس پرداخت؛ و شواهدی از حکایات و داستان‌های مثنوی جهت تأیید این دو «خود» و جدال بین نفس و روح و در راه شناخت حقیقت انسان چند توصیه عملی از مولانا ذکر می‌کند. فرخی نژاد (۱۳۸۰) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «من کیستم؟ بررسی من در ادبیات عرفانی و فلسفی با تکیه بر گلشن راز و مثنوی» به بررسی خودشناسی پرداخت. هادیان (۱۳۶۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به بررسی تطبیقی خودشناسی از منظر مولوی و امام خمینی پرداخت. روش‌های خودشناسی از نظر مولوی دیدن خویش در آینه یار الهی و یافتن خود در بیخودی است. روش‌های خودشناسی از نظر امام عرضه خود به قرآن و انسان کامل و سیر در خود و کشف باطن خویش است. اشتیاقی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به بررسی رویکرد مولوی در مثنوی به قرآن کریم در زمینه تربیت و خودشناسی و شیوه‌های تربیتی در قرآن و مثنوی برای تأثیر کلام در جان مخاطب پرداخت.

جدای از این دست از مقاله‌ها، پژوهش‌های دیگری هم با عنایت به نگاه مولوی انجام شده است که به نسبت پژوهش‌های یادشده، در اولویت قرار نمی‌گیرد. با توجه به آنچه گذشت درمی‌یابیم که مطالعات انجام شده تا حدودی از نظر مسائل مورد بحث با این نوشتار مطابقت و همخوانی دارد، ولی این مقاله از لحاظ شیوه بررسی با آن‌ها تفاوت‌هایی دارد و از جهاتی دیگر می‌تواند مفید باشد: اول اینکه این پژوهش در سراسر آثار مولانا جزء به جزء صورت گرفته است و از این لحاظ می‌توان گفت دایره شمول گسترده‌تری دارد. دیگر اینکه تمام مطالعات صورت گرفته بر اساس دو دیدگاه تربیتی و عرفانی مولوی بوده و اساساً به بعد تطبیقی و مقایسه‌ای دستگاه فکری مولوی و کازانتزاکیس توجه نشده است.

۲. خودشناسی در نظام اندیشیدگی مولانا و کازانتزاکیس

۱-۲. خودشناسی نزد مولانا

یکی از مهم‌ترین تعالیم مولانا در زمینه معنای زندگی، خودشناسی است. در جای جای کلام مولانا، توصیه به خودشناسی و خودکاوی و فواید آن دیده می‌شود. «اینکه مولانا چگونه و از چه راه به این معنا دست می‌یابد، چگونه معشوق حقیقی‌اش را بازمی‌یابد؟ چگونه عاشقش می‌شود، جای پرسش دارد؟ به راستی مولانا چگونه به این مقام می‌رسد؟ آنچه از گفته‌های او به دست می‌آید این است که راه آن از مسیر خودشناسی می‌گذرد (کمپانی زارع، ۱۳۹۴: ۶۵).

برای آنکه جهان به هدف نهایی خود دست یابد، انسان باید در اندیشه تکامل و رشد خویش باشد که تکامل و رشد وی، موجب تکامل جهان می‌گردد، زیرا غایت جهان، بارور شدن انسان به معنای کامل کلمه است. بدیهی است اگر انسان بتواند به این مهم دست یابد، در آن صورت زیستن او حیات جهان خلقت معنا و مبنا پیدا می‌کند. اگر انسان خویشتن واقعی خود را بیابد، قدرت تسلط خود را بر احوال درونی خویش را می‌یابد و به تعبیر مولوی اگر آدمی مراقب

احوال خود باشد، هر لحظه می‌تواند خود را ارزیابی کند و نتایج اعمال خود را به نظاره بنشیند.

گر مراقب باشی و بیدار تو	بینی هر دم پاسخ کردار تو
چون مراقب باشی و گیری رسن	حاجتت ناید قیامت آمدن
آنک رمزی را بداند او صحیح	حاجتش ناید که گویندش صریح
این بلا از کودنی آید ترا	که نکردی فهم نکته و رمزها
از بدی چون دل سیاه و تیره شد	فهم کن اینجا نشاید خیره شد
ورنه خود تیری شود آن تیرگی	در رسد در تو جزای خیرگی
ورنیاید تیر از بخشایش است	نه پی نادیدن آرایش است
هین مراقب باش گر دل بایدت	کز پی هر فعل چیزی زایدت
ور ازین افزون ترا همت بود	از مراقب کار بالاتر رود

(مولوی، ۴/۲۴۶۰)

و نه تنها به خوبی از ارزیابی خود برمی‌آید و به تسلط بر خود دست می‌یابد بلکه در رابطه با دیگران نیز این زیرکی را می‌یابد که به سادگی به زوایای پیدا و پنهان آنان پی برد و دیگران نیز با دیدن او به مسائل خود واقف می‌شوند و به ارزیابی خویش می‌پردازند.

ای لقای تو جواب هر سؤال

مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

(مولوی، ۱:۹۷)

مولانا در اندیشه‌ها و تعلیمات خود بر خودشناسی تأکید بسیاری داشته است. سخنان او مشحون از توجه عمیق این عارف نازک اندیش به سیر تکاملی نفس و شناختن عوارض از خودبیگانگی و غفلت از این امر مهم است. بر اساس دیدگاه مولانا سرآغاز هر آنچه در پیوند با آدمی برایش رخ می‌دهد در خود اوست. همه چیز در رابطه با او از درون آغاز می‌گردد و در بیرون به بار می‌نشیند و نتیجه می‌دهد. از این روست که او چنین می‌سراید:

عارفان را شمع و شاهد نیست ز بیرون خویش	خون انگوری نخورده باده شان هم خون خویش
هر کسی اندر جهان مجنون لبلائی شدند	عارفان لبلائی خویش و دم به دم مجنون خویش
ساعتی میزان آنی ساعتی موزون این	بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش
گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی	در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش
لنگری از گنج مادون بسته‌ای بر پای جان	تا فروتر می‌روی هر روز با قارون خویش
یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق	گفتمش جونی جوابم داد بر قانون خویش
گفت بودم اندر این دریا غذای ماهی	پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذالانو خویش
زین سپس ما را مگو جونی و از چون در گذر	چون ز جونی دم زند آن کس که شد بی چون خویش

(مولوی، دیوان شمس، ۱۲۴۷)

از دیدگاه مولانا خودشناسی در فرد موجب رهانیدن ایمان و جان از خویشتن مادی و خودخواهی های نفسانی می‌گردد و پیرو آن نوری باشد که از درونش می‌درخشد. به عبارتی خودشناسی موجب رهایی از خود مادی معنوی

شده و به آن خود انسانی دست یابد.

عاقل آن باشد که او با مشعله است
 پیرو نور خودست آن پیش‌رو
 او دلیل و پیش‌وای قافله‌ست
 تابع خویشست آن بی‌خویش‌رو
 (مولوی، دفتر سوم، ۵۷۲)

از نظر مولانا برای اینکه انسان بتواند به ملکوت دست یابد باید در راه خودشناسی، گام بردارد. این امر با مشکلاتی همراه است و برای زدودن از پلیدی‌های نفس، باید با ریاضت کشیدن در این مسیر قدم برداشت. ریاضت عبارت است از تهذیب اخلاق از طریق پیراستن آن از آرایش‌های مربوط به ضعف طبیعت بشری، شکی نیست که ریاضت عامه با آنچه سالک طریقت به انجام دادنش موظف است تفاوت دارد و ریاضت عارف صاحب ولایت هم ورای ریاضت سالک‌مندی است (زرین کوب، ۱۹۴: ۱۳۸۳). از نظر مولوی، اگر انسان با ریاضت بتواند رذایل اخلاقی را پاک کند و به صافی درونی برسد، خود حقیقی خود را در ورای آن ناپاکی‌ها خواهد جست.

همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو
 خویش را صافی کن از اوصاف خود
 در ریاضت آینه بی‌زنگ شو
 تا بینی ذات پاک صاف خود
 بینی اندر دل علوم انبیا
 بی‌کتاب و بی‌معید و اوستا
 (مولوی، د ۱، ۱۵۶)

زیرا غلبه شیطان موجب از خود بیگانگی می‌گردد.

یک سگست و در هزاران می‌رود
 هر که سردت کرد می‌دان کو دروست
 هر که در وی رفت او او می‌شود
 دیو پنهان گشته اندر زیر پوست
 (همان: م ۲، ۶۳۹)

مولانا به ریاضت طلبی و مبارزه با هوی و هوس اهمیت می‌داد و آن را در پالایش روحی و زمینه‌سازی جهت

بهره‌مندی از مراتب عالی‌تر حقیقت، مهم می‌دانست

رو هوا بگذار تا بویت شود
 از هوارانی دماغت فاسدست
 وان مشام خوش عبر جویت شود
 مشک و عنبر پیش مغزت کاسدست
 (مولوی، دف ۵: ۹۰۵)

پر فکرت شد گل‌آلود و گران زانک
 نان گلست و گوشت کمتر خور ازین
 گل خواری ترا گل شد چون نان
 تانمانی همچو گل اندر زمین
 (مولوی ۱: ۲۷۸۶)

از نظر مولانا مهم‌ترین اصلی که در مبارزه با هوای نفس و تعلق به دنیا بر آن تأکید می‌ورزید، صبر بوده است. صبر بر جاذبه‌های نفسانی، صبر در برابر جلوه‌های کاذب دنیا و نعمت‌های مباح و نیز صبر در برابر بلاها و مصائبی که بر انسان فرود می‌آید و آدمی را همانند آینه صیقل می‌دهد. مولانا صبر را در کنار خاموشی می‌نشانده و آن را جاذبه رحمت حق می‌داند. از نظر وی، اگر صبر کنندگان در ظاهر نیز چیزی از دست می‌دهند، در عوض فضل حق ایشان را تاوان می‌بخشد

صبر و خاموشی جذوب رحمت است وین نشان جستن نشان علتست

(مولوی: دف ۳: ۲۷۳)

بر اساس دیدگاه مولانا، صبر در برابر جاذبه‌ها و هواهای نفسانی موجب از بین بردن آفت‌های خودشناسی می‌گردد. از نظر او اگر آینه دل آدمی صاف و پاکی شود، نقش‌های شکفت‌انگیزی را بدو بنمایاند که فراتر از آب و خاک باشد و علاوه بر نقش، موجب هویداشدن سیمای نقاش می‌گردد. کسانی که دل خویش را در حجاب هوا پیچیده‌اند نه با رازی آشنا خواهند شد و نه حتی چشم، گوش و عقلشان به درستی عمل خواهد کرد؛ زیرا دستیابی به اسرار الهی منوط است به اینکه آدمی بیشه جانس را از بانگ غولان هوا پاک کند.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را بر دران تو پرده‌های طمع را
طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع ممانع آمد عقل او را زاطلاع
گر ترازو را طمع بودی به مال راست کی گفتمی تراز و وصف حال

(مولوی/۲: ۵۶۹)

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز چشم نرگس را از این کرکس بدوز
صبح کاذب را زصادق و اشناس رنگ میرا باز دان از رنگ کاس
تا بود کز دیدگان هفت رنگ دیده پیدا کنید صبر و درنگ

(مولوی/۲: ۷۵۲)

مولانا، علاوه بر ریاضت و صبر، به فقر به‌عنوان یک عامل مهم جهت خودشناسی اشاره داشته است و آن را کیمیای وصول به حقیقت خود می‌شمارد.

زین همه انواع دانش روز مرگ دانش فقرست ساز راه و برگ

(مولوی: دف ۱: ۲۸۳۹)

به نظر مولانا در این حقیقت قرآنی که *يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ* (فاطر: ۱۵) با خودشناسی و خداشناسی و بندگی میسر نشود. (محمد بلخی، ۱۳۸۵، ص. ۳۰۵) مولانا راه خود را، راه فقر نام نهاده است لذا در جهان بینی او این واژه از اهمیت خاصی برخوردار است به طوری که می‌گوید «این راه فقر راهی است که درو به جمله آرزوها برسی، هر چیز که تمنای تو بوده باشد البته درین راه به تو رسد از شکستن لشکرها و ظفر یافتن بر اعداد و گرفتن ملک‌ها و تسخیر خلق و ... چون راه فقر را برگزیدی این‌ها همه به تو رسد ... چون در عالم فقر آمدی و ورزیدی حق تعالی تو را ملک و عالم‌ها بخشد که در وهم نیآورده باشی و از آنچه اول تمنا می‌کردی و می‌خواستی خجل گردی که آوه من به وجود چینی چیزی، چنان چیز حقیری چون می‌طلبیدم.» (محمد بلخی، ۱۳۸۶، ص. ۲۶۳-۲۶۴) گویی راه فقر از طریق معرفت خاصی حاصل می‌شود که او به آن دانش فقر نام نهاده است و می‌گوید: «هر علمی غیر از علم فقر، دانش مجازی است و آن علم ابدان است نه علم ادیان. هر علمی که به منظور تحصیل و کسب دنیا حاصل شود آن علم ابدان است و آن علم که بعد از مرگ حاصل شود علم ادیان است. دانستن علم انا الحق علم ابدان است و انا الحق شدن علم ادیان است. نور چراغ و آتش را دیدن، علم ابدان است، سوختن در آتش یا در نور چراغ علم ادیان است. هرچ آن دیدست علم ادیان است، هرچ دانش است علم ابدانست. می‌گویی محقق دیدست و دیدن است باقی

علم‌ها علم خیال است... میان خیال و خیال فرقه‌هاست برخی به حقیقت نزدیک تر است... می‌گویند هفت صد پرده است از ظلمت و هفت صد از نور هرچ عالم خیال است پرده ظلمت است و هرچ عالم حقایق است پرده‌های نورست.» (محمد بلخی، ۱۳۸۵: ۳۸۳) مولوی اعلام می‌کند که تمام متاع مثنوی متاع فقر است و گویی مثنوی را برای این سروده است که این حقیقت را برای آدمیان بیان کند:

هر دکانی راست سودائی دگر مثنوی دکان فقرست ای پس

(مولوی، ۱۵۲۵/۶)

فقر در اصطلاح عرفانی مفهومی ممدوح و مثبت دارد و نقطه مقابلش که غنا است مذموم است. (خرمشاهی، ۱۳۸۶، ص ۳۰۴) انسان هر چه به فقر و جودی خود نسبت به خدای غنی بالذات بیشتر معرفت یافت به معرفت حقیقی حق نزدیک تر و به قرب بارگاه او بیشتر بار می‌یابد.

نفس چو محتاج شد، روح به معراج شد چون در زندان شکست، جان بر جانان رسید

(مولوی، غزل، ۸۲۹)

او معتقد است هر کس طالب رب است و می‌خواهد عالمی ربانی شود باید مستی از هستی را رها کند و راه فقر و نیستی و فنا را در پیش گیرد:

باز گرد از هست، سوی نیستی طالب ربّی و ربّانیستی

(مولوی، دفتر اول/۶۸۷)

فقر و فنا یکی نیست باوجودی که گاه مترادف به کار می‌رود، (نیکلسون، ۱۳۸۴، ص ۲۰۷۹)، ولی رابطه تنگاتنگی بین فقر و فنا برقرار است. درک فقر و نیستی اثبات وابستگی وجود به حق را در پی دارد و به عبارتی منتهی مرتبه شهود فقر، شهود فنا فی الله و توحید است. شاید به همین دلیل است که به جای اینکه او مثنوی را دکان فقر بنامد دکان وحدت دانسته است.

مثنوی مادکان وحدت است غیر وحدت هر چه بینی آن بت است

(مولوی، ۱۵۲۷۹/۶)

نیکلسون می‌گوید: حقیقت فقر، فناء فی الله است و سالک تا زمانی که خود را به علم فقر مشغول بدارد و به داشتن آن آگاهی باقی بماند، هرگز نتواند به آن برسد. (نیکلسون، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹۰) به نظر مولوی تنها راه بار یافتن حقیقی به درگاه کبریایی همین درجه نهایی فقر یعنی فنا است که رمز معراج عاشقان برای وصال معشوق حقیقی نیز هست:

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبرییا

چیست معراج فلک؟ این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی

(۲۳۲/۶ و ۲۳۳)

مولوی همه عقلانیت، معصومیت، کمالات، موفقیت و تعالی اولیا و انبیاء را در گرو طی کردن طریقت نیستی می‌داند. چنین انسانی قابل درک و فهم برای آنکه مست از هست است نیست. درک فقر نفس، روح را همچون انبیاء به معراج جانان می‌برد.

رفت موسی بر طریق نیستی گفت فرعونش، بگو تو کیستی؟

گفت: من عقلم، رسول ذوالجلال حجه الله اممانم از ضلال

(۲۳۰۸/۴ و ۲۳۰۹)

از نظر او، فراعنه که عاشق خویش و از هستی مست و درصدد اثبات خویش اند نقوش بی‌هویتی هستند. (رک:

۳۰۱۹/۳)

به نسبت افزایش احساس نیستی، سرآمدی در حق‌پویی خودنمایی می‌کند.

هر کجا این نیستی افزون‌تر است کار حق و کارگاهش آن سراسر است

(مولوی، ۱۴۷۰/۶)

تا کسی به نیستی نرسد آینه وجودش خالی از زنگار نخواهد شد و هستی حقیقی را در وجود خود مشاهده نخواهد

کرد لذا انسانی که می‌خواهد حقیقت هستی را بشناسد باید در پی نیستی باشد. عقل باطن بین‌قادر است نیستی خود را

در مقابل هست حقیقی درک کند.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی نیستی بر، گر تو ابله نیستی

(مولوی، دفتر اول/۳۲۰۶)

عقل جزوی، عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سر بود

زیرک و داناست اما نیست نیست تا فرشته لا نشد، اهریمنی است

(مولوی، دفتر اول/۱۹۸۲-۱۹۸۳)

زین همه انواع دانش روز مرگ دانش فقر است ساز و راه و برگ

(مولوی، ۲۸۳۴/۱)

از نظر مولانا «ترس» با ساختار هویت فکری آدمی ارتباط مستقیمی دارد و اصل و ریشه هر ترسی، «ترس از نیستی»

است. ترس از نیستی ترس از دست‌دادن «هستی خود متعلقات آن» است آن هستی که مولانا گاهی آن را «بادو بود ما»

می‌نامد:

باد ما و بود ما از داد تست هستی ما جمله از ایجاد تست

(دف ۱، ۶۰۸)

و به اعتقاد مولانا تمامی گمراهی‌ها در ترس ریشه دارد و به هر میزان انسان بتواند بر ترس خود غلبه کند و حاضر به

دست‌کشیدن از تعلقات خود باشد به همان اندازه قادر به دریافت حقیقت خواهد بود (قانعی، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

جمله عالم زین غلط کردند راه کز عدم ترسند و آن آمد پناه

از کجا جویم علم از ترک علم از کجا جویم سلم از ترک سلم

(مولوی، دفتر ۲، ۸۸۲)

مولانا در ابیاتی به «خود» اصیل آدمی اشاره دارد و هم به «ترس» ناشی از هستی مجازی و هم به این مطلب بسیار

مهم که آن هستی اصیل گم‌شدنی نیست و در خودشناسی یکی از مواردی که بسیار مورد تأکید قرار گرفته است

گم‌شدن و فراموش شدن «خود» اصیل آدمی است که موجب زیان و خسران آدمی می‌گردد.

گر نه نفس از اندرون راهت زدی ره زنان را بر تو دستی کی بدی؟

نی نهنگک غم زند بر کشتی‌ات نی پدید آید ز مردن زشتی‌ات
چون تو باشی بخت خود ای معنوی پس تو کی بختی، ز خود کی گم شوی؟
(مولوی، دفتر پنجم، ۴۰۶۳-۵)

۲-۲. خودشناسی از نگاه کازانتزاکیس

نیکوس کازانتزاکیس انسانی است در جست‌وجوی معنا، او طالب حقیقت است و می‌داند همه زندگی و جهان در ماده مدرک حواس خلاصه نمی‌شود. او عارفی است که راهی پیدا کردن حقیقت می‌شود؛ و پیوسته از خود مراقبت می‌کند که دچار گناه نشود. خودشناسی از نظر کازانتزاکیس نقش مهمی در دستیابی به سعادت واقعی دارد. «می‌دانی رفیع‌ترین قله‌ای که انسان می‌تواند به آن برسد چیست؟ فتح خویشتن، فتح من. آنجلوس، با رسیدن به آن قله است که نجات خواهیم یافت» (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۲۱۰). من: «بدا به حال تو ای پسر نگون‌بخت، عقل تو را می‌خورد «من» تو را می‌خورد آیا می‌دانی ابلیس همو که می‌خواهی نجاتش دهی چگونه به جهنم افکنده شد؟ آن زمان که این ملک مقرب رو به خدا نمود و گفت: «من، آری، آری، ای مرد جوان گوش کن و خوب به ذهنت بسپار: تنها یک چیز در عذاب الهی می‌سوزد- من، آری «من» که لعنت بر آن باد. (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۲۴۲). از دید کازانتزاکیس هدف از زندگی ما این است که خود را بشناسیم و خود را بازکاوی کنیم «این فریاد، فریاد تو نیست. تو آن نیستی که داری سخن می‌گویی، خویشاوندان تو هستند که سخن می‌گویند. این‌ها خواسته‌های شخصی تو نیست، بلکه خواستهٔ افراد بی‌شماری است که به وسیلهٔ قلب تو بیان می‌شود. آری پیشینیان تو که مرده‌اند در خاک فانی نشده‌اند، بلکه پرنده و درخت و هوا شده‌اند. تو در وسط آن‌ها می‌نشینی و با نفس‌هایشان نفس می‌کشی. آنها افکار و احساسات و رفتارهای تو شده‌اند. نسل‌های آینده نیز در زمان بی‌یقینی حرکت نمی‌کنند. آن‌ها هم در قلب تو به سر می‌برند؛ پس باید ظرفیت‌ات را گسترش بدهی. تو باید پیدا و ناپیدا را در درونت زنده کنی. تو تنها نیستی. تو یک لشکر تمام‌عیاری، کافی است یک لحظه زیر تابش خورشید باشی تا چهره‌ای از چهره‌هایت را روشن کند. آنگاه آن را خاموش کنی تا چهرهٔ دیگریت را روشن سازی؛ پس باید به خاطر پیکر بزرگ‌تر تلاش کنی همچنان که بر پیکرهای کوچک‌تر تلاش می‌کردی. تلاش کن تا همهٔ پیکرهای تو قوی‌تر و کامل‌تر شوند و عقل تو روشن بماند و قلب تو همچنان بتپد. تو اگر این فضیلت‌ها را کسب نکنی، هرگز شجاع و قوی نیستی و هرگز نجات نمی‌یابی (کازانتزاکیس، ۱۳۸۸: ۳۲).

از نظر کازانتزاکیس «تزکیه باطن و بیرون‌راندن شیاطین درونم را ضروری یافته بودم تا تنها شعله‌ای از من بر جای ماند و به سوی آسمان سر بر کشد. حالا که مردی شده بودم، به جز اجرای آنچه به هنگام کودکی در حیاط خانه‌مان آرزویش کرده بودم چیزی انجام نمی‌دادم. آدم تنها یک‌بار به دنیا می‌آید فرصت دیگری نصیب نخواهد گشت (کازانتزاکیس، ۱۳۹۸: ۲۷۳).

مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر خودشناسی از نظر کازانتزاکیس، ریاضتی است که در کتاب تصوف عمیقاً به نقش و اهمیت آن در خودشناسی باور دارد. «باید سرزمین سرسخت عقل را شخم بزنی» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۸: ۱۵) این شخم‌زدن، البته به عقل منحصر نمی‌ماند و ابعاد دیگر وجود را نیز در برمی‌گیرد؛ به ویژه آنجا که از رام کردن جسم، سخن در میان است، مفهوم کلیدی ریاضت را به ذهن می‌آورد (همان: ۲۷). در کتاب گزارش به خاک یونان دربارهٔ علت علاقهٔ خود به سن فرانسیس می‌گوید: اینکه او را دوست می‌دارم؛ زیرا از راه عشق و طریقت، زهد، روحش واقعیت را - گرسنگی،

سرما، مرض، ریشخند، بیداد، زشتی (آنچه انسان‌های بی‌بال و ملموس، واقعیت می‌نامند) - تسخیر کرد و در بدل ساختن این واقعیت به رؤیایی لذت‌بخش و ملموس، حقیقی‌تر از خود، توفیق حاصل کرد. به رازی دست یافت که کیمیاگران قرون وسطی آن‌همه در جست‌وجوی آن بودند؛ یعنی بدل ساختن پست‌ترین فلز به طلای ناب...

کازانتزاکیس بر این باور است تا با غلبه‌دادن رنج و پذیرش سختی‌ها، روح خود را آماده رهایی از بند تن سازد. این ریاضت و مراقبه وی هم عقل و هم جسم را در برمی‌گیرد، زیرا اعتقادی به طرد عقل کامل ندارد. روش او پرورش عقل است نه کشتن آن، او معتقد است آدمی به تنهایی نمی‌تواند بادل خود گام‌هایی استوار بردارد. او بر آن است که بعضی از مسیرها را فقط با عقل رفت و برخی را فقط بادل. عقل چیزهایی را درک می‌کند که دل نمی‌تواند و به‌عکس. عقل در برابر نفس سلوک مقاومت می‌نماید؛ بنابراین باید آن را آزموده کرد تا بتواند به مراحل راه بیندیشد و به جای آنکه مانعی باشد که باید آن را از میان برداشت، همراهی شود تا بتوان از درک و توان بالقوه آن برای ادامه راه بهره برد؛ بنابراین نه تنها با تصفیه دل از آلودگی‌ها و دل‌بستگی‌ها که با پرورش عقل، سالک می‌تواند نیروهای متضاد و در تقابل با وجود خود را به وحدت بکشانند. فرانسوای آسیزی بنیان‌گذار فرقه مسیحی فرانسیسکن‌ها در کتاب سرگشته حق، بر ریاضت مطلق تأکید داشت. وی که تک‌فرزند خانواده بسیار ثروتمندی بود، برای نیل به نجات، از کاخ و ناز و نعمت فرار کرد و ریاضت را برگزید.

کازانتزاکیس در کتاب تصوف می‌نویسد: «دارم رنج می‌کشم، می‌خواهم از شادی‌هایت بگریزم» (همان: ۲۶) دلیل این همه تحمل سختی را بالا رفتن از مقام دانی حیوانی به سوی مقام والای انسانی می‌داند و می‌گوید «ما در این جهان آمده‌ایم که رنج ببریم و کشته شویم و فاتح شویم» (همان: ۱۰۹). در تعالیم فرانسوا مبارزه با نفس و مراقبه، موجب فراهم شدن زمینه بروز و ظهور استعدادهای روحی در آدمی می‌گردد. تحقیر دنیا و پرهیز از لذت‌دنیوی از مشخصات آموزه‌های فرقه پدر فرانسوا بوده است یکی از راه‌های خودسازی سختی و بیماری هست. آنجا که بعد از بیماری فرانسوا مادرش در مورد کشیش پیر صحبت می‌کرد و از عقیده آن کشیش که معتقد بود که همه زیبایی‌های زمین باید بمیرند زیرا مانع از آن می‌شوند که ما نامرئی را ببینیم» از نظر مادر فرانسوا بیماری و رنج فرانسوا موجب گردید که بتواند پیام‌های سری خداوند را بشنود. «فرزندم هنگامی که تو کوچک بودی نمی‌توانستی این مسائل را درک کنی و بعدها که بزرگ شدی به آن‌ها می‌خندیدی اما اکنون که به دنبال بیماری طبیعت تو آرام شده و می‌توانی پیام‌های سری خدا را بشنوی بی‌آنکه آن‌ها را به مسخره بگیری؛ بنابراین اکنون حقیقت را برایت بازگو می‌کنم» (همان: ۴۶).

از نظر کازانتزاکیس صبر بر رنج مایه خودشناسی بوده و موجب وسعت بخشی انسان می‌گردد «الگوهای متعال استقامت، صبر و امید. خداوند جزای نیکویشان دهد. چون این دو قهرمان، مبارز یادم دادند که تنها از راه امید می‌توانیم به آنچه و رای امید است دست یابیم» (کازانتزاکیس، ۱۳۶۸: ۴۱۷). در کتاب سرگشته حق، فرانسوا اعتقاد داشت برای رسیدن به نجات و روشنی از زندگانی پر از لذت که زائیده خودخواهی است باید پرهیز کرد و باید ریاضت شدید و زندگی پر از درد و رنج را تجربه کرد. زندگی پر از درد و رنج منجر به دستیابی به سعادت می‌شود. کازانتزاکیس راه رسیدن به خدا را راهی دشوار می‌داند و تنها عامل پیروزی را صبر و مقاومت معرفی می‌کند. خداوند از بنده‌اش می‌خواهد: «باید قهرمان باشی. این چیزی است که من از تو می‌خواهم. سخت‌ترین راه‌ها، راه من است. پس از من پیروی کن بیاموز چگونه اطاعت کنی. این راه و رسم زندگی است. تو مستحق جانشینی من در زمین هستی. باید وظیفه‌ات را دوست

بداری و اینکه بگویی نجات زمین تنها بر عهده من است و گرنه گناهکار هستی» (همان: ۲۸). این جانشینی خداوند در روی زمین به آسانی به دست می‌آید. سختی‌های راه، سالکی استوار و صبور می‌طلبد، سالکی که به هیچ چیز وابسته نباشد و تعلقات و مادیات دنیوی را به یک سو افکند «در کتاب گزارش به خاک یونان، پدر آگاپیوس در جواب کازانتزاکیس می‌گوید «چطور راهب شدم؟... معنای پول در آوردن چیست؟ معنایش از خدای بی‌خبری است. مقاطعه کار بودم سد و خانه و راه می‌ساختم و پولم از پارو بالا می‌رفت. به خود می‌گفتم به محض تهدست شدن، راهب می‌شوم. خداوند بر من رحمت آورد در مناقصه بازی حتی پیراهن تنم را از دست دادم گفتم سپاس خدای را بند را بریدم و ترک دنیا گفتم دیده‌اید که چگونه بالون وقتی بند آن بریده می‌شود، به آسمان می‌رود؟ من هم همین‌گونه ترک دنیا گفتم (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷: ۳۱۱). از نظر کازانتزاکیس صبر بر هواهای نفسانی، موجب خودشناسی وی شده و پیروی سالک از ندای درونی خویش و بندگی و عبودیت که نجات‌بخش است همهٔ این ویژگی‌ها در مقام صبر تجلی می‌یابد. از نظر کازانتزاکیس یکی از روش‌های خودشناسی رسیدن به مقام فقر است. در کتاب تصوف می‌خوانیم «زمانی عابدی بود که برای دیدن خدا سال‌های سال مبارزه کرد اما موفق به دیدار حق نمی‌گردید و همیشه مانعی بر سر راهش قرار می‌گرفت مرد بدبخت می‌گریست و فریاد می‌زد و التماس می‌کرد اما بیهوده بود. او نمی‌توانست بفهمد چه چیزی مانع دیدارش با خدا می‌شود. بالاخره یک روز صبح از تخت بیرون پرید. از خوشی در پوست خود نمی‌گنجید. آن را یافته بود. آن سبوی کوچک کاملاً با ارزش بود که در میان همه ثروتش تنها آن شیء را آن‌چنان دوست می‌داشت، آن را برداشت و با ضربه‌ای هزار تکه‌اش شکست. بعد از آن چشمانش را باز کرد و برای نخستین بار خدا را دید» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۸: ۷۸).

کازانتزاکیس معتقد بود هر نوع تعلق به غیر را باید دور انداخت و از همه چیز خود را خالی و تهی کرد و فقط فقیر و نیازمند درگاه حق گردید در این راستا نقل‌نامه‌ای که در کتاب زوربای یونانی به یکی از دوستانش می‌نویسد تا آخرین رگه‌های تعلق و وابستگی دنیوی را از خود جدا کند و بتواند خدا را با تمام وجود در آغوش گیرد، خالی از لطف نیست: «زاهدی بود که چهل سال در جست‌وجوی خدا بود و او را نمی‌یافت. شبی تاریک در میانه قامت افراشته بود و مانع می‌شد اما یک روز صبح دید: پوستین کهنه‌ای بود که آن را خیلی دوست می‌داشت و نمی‌توانست از آن دل بکند. پوستین را به دور انداخت و به یک باره خدا را در پیش روی خود دید. تو هم ای هم سفر عزیز، پوستین کهنه منی. بدرود (کازانتزاکیس، ۱۳۵۷: ۵۳۷).

از نظر کازانتزاکیس یکی از راه‌های تأثیرگذار بر خودشناسی و خودسازی، غلبه بر ترس می‌باشد. در کتاب سرگشته راه حق، پدر فرانسوا هنگام موعظه با پیروانش، به آن‌ها گفت «قلب انسان‌ها سخت است. سخت مانند سنگ، اما خداوند همراه شماست. نترسید و هر بار که شما را تعقیب کردند و مورد شکنجه و آزار قرار دادند به خودتان بگویید: ما به این دنیا آمده‌ایم تا رنج ببریم، بمیریم و شکست دهیم.» گو اینکه شما نباید از هیچ کس بترسید زیرا کسی که با خدا متحد می‌شود سه امتیاز بزرگ به دست می‌آورد، قدرت کامل در بی‌قدرتی، مستی بی‌شراب و زندگی بی‌مرگ.

۳. نتیجه‌گیری

در عرفان اسلامی خودشناسی از بالاترین درجات معرفت نفس بوده و در رساندن سالک به معرفت شهودی از طریق

فنا‌ی در حضرت حق نقش مهمی بر عهده دارد. مولانا نیز در نظام تربیتی خویش، بنیادی ترین جایگاه را به خودشناسی اختصاص داده و معتقد است خودشناسی، شرط لازم برای واقعیت یافتن کمال انسانی است. بدین جهت از نظر او، انسان سعادت‌مند، فردی است که از هنرهای اخلاقی بهره‌مند باشد که آن نیز حاصل و نتیجه تربیت نفس است. از نظر مولانا خودشناسی موضوعی دینی، اخلاقی و فضیلتی است که در تمامی امور باید مدنظر باشد و تربیت شخص در جامعه را تضمین‌کننده کمال و سعادت او در دنیا و آخرت می‌داند. سعادت و فناء فی الله، بالاترین چیزی است که فرد به دنبال کسب آن است و هدایت به راه سعادت نیز بالاترین هدایت‌هاست.

در مقایسه با اندیشه‌های مولانا و کازانتزاکیس با تأکید بر خودشناسی، می‌توان چنین تبیین کرد که مولانا با توجه به زمانه خود، فرد را به خودشناسی و کشف استعدادهای خود ترغیب می‌کند و این استعدادها را در رسیدن به هدف غایی خودشناسی که دستیابی به طاعت و بندگی خداوند است، به کار می‌گیرد. کازانتزاکیس همچون مولوی بر رهایی از دنیا و پالایش خود تأکید فراوانی دارد. در تصوف می‌گوید «من به دنبال تازیانۀ نامرئی می‌گردم که بر آدمی فرود آید تا وی را به سعی و تلاش بیشتر وادارد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۸: ۱۷)؛ و از طرفی نظیر مولوی به نوعی خوش‌باشی توأم با عشق و مهرورزی و در میان مردم بودن نیز اعتقاد دارد. کازانتزاکیس معتقد است، بودن با مردم، راهی است برای کشف بهتر خدا، اوریاخت، پرهیزگاری و تحمل رنج و صبر را از راه‌های خودشناسی جهت دستیابی به دریافت حق می‌داند. کازانتزاکیس همانند مولوی استعلا‌ی ناشی از ریاضت و سختی را یک‌بعدی نمی‌بیند و با رنج تنها میانه نیکی ندارد و به تکامل این مفاهیم با تضادهایشان و توجه به زندگی مردم و درون‌نگری در احوال ایشان معتقد است. فقری که کازانتزاکیس بدان معتقد است، گرچه بی توجهی به فقر مادی نیست، اما رنگ‌وبوی عرفانی و معرفتی می‌باید و در حقیقت راهی است برای کشف خویش. وی بریدن از غیر خدا و نیاز مطلق به خداوند را نیروی زندگی، پالایش معنوی و دائم در وجود آدمی و طبیعت می‌داند که تمام جهان در فرمان‌برداری از او به جنبش درمی‌آیند از نظر او شادی و لذت در چنین دیدگاهی خوار پنداشته نمی‌شود. آن‌ها تا لحظه‌نهایی در پی خواهند آمد.

منابع

- آمدی، عبدالواحدبن محمد (۱۳۶۰)، *غررالحکم و دررالکلم*، تحقیق میرسید جلال‌الدین محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- اشتیاقی، عصمت (۱۳۹۰)، *رویکرد مولوی در مثنوی به قرآن کریم در موضوع تربیت*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- پورافکاری، نصرت‌الله (۱۳۸۶)، *فرهنگ روان‌شناسی و روان‌پزشکی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- چیتیک، ویلیام (۱۳۸۲)، *راه عرفانی عشق*، ترجمه شهاب‌الدین عباسیه تهران: پیکان.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۶)، *صد کلمه در معرفت نفس*، قم: الف. لام. میم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، *سرّنی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- شفیق‌آبادی، عبدالله و غلامرضا ناصری (۱۳۸۵)، *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عبدالکریم، خلیفه (۱۳۷۰)، *مولوی، نیچه و اقبال*، ترجمه محمد بقایی، تهران: حکمت.
- کازانتزاکیس، نیکوس (۱۳۵۷)، *سرگشته راه حق*، ترجمه منیر جزنی، تهران: امیرکبیر.

- کازانتزاکیس، نیکوس (۱۳۷۵)، *زوربای یونانی*، ترجمه محمد قاضی، تهران: خوارزمی.
- کازانتزاکیس، نیکوس (۱۳۸۸)، *تصوف (سیرو سلوک)*، ترجمه حیدرشجاعی، تهران: فهرست.
- کازانتزاکیس، نیکوس (۱۳۹۷)، *گزارش به خاک یونان*، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
- لاندین، ویلیام، رابرت (۱۳۸۳)، *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی*. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: سمت.
- مقدمی ماهی آبادی، سمیرا (۱۳۹۰)، *مضامین تعلیمی در مثنوی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- منصوریان، حسین و حسین سعادت (۱۳۹۰)، «بررسی معرفت‌شهودی در مثنوی مولانا»، *معرفت‌شهودی*، ۲ (۷)، ۳۲-۱۷.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۱)، *فیه ما فیه*، بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: نگارستان کتاب.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۶)، *مثنوی معنوی*، نسخه قونیه، به تصحیح عبدالکریم سروش، تهران: علمی و فرهنگی.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۸)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
- نراقی، احمد (۱۳۷۴)، *معراج‌السعاده*، تهران: پیام.

References

- Abdul Karim, Caliphe (2000). Rumi, Nietzsche and Iqbal. Translated by Mohammad Baghaei. Tehran: Hekmat (In Persian).
- Akbarzadeh, Samira (2013). A Comparative Ethical-Literary Study of Rumi's Masnavi and Mullah Ahmad Naraghi's Antichrist Masnavi. Master Thesis. Teacher Training University, Sabzevar, Faculty of Literature and Humanities (In Persian).
- Amadi, Abdul Wahid bin Muhammad (1981). Gharral al-Hakm and Derr al-Hakm, the research of Jalal al-Din Muhaddith, Tehran: University of Tehran (In Persian).
- Chitik, William (2002). The mystical way of love. Translated by Shahabuddin Abbasi. Tehran: Peykan (In Persian).
- Eshtiaghi, Esmat (2011) Rumi's approach in Masnavi to the Holy Quran on the subject of education. Master Thesis. University of Isfahan, Faculty of Literature and Humanities (In Persian).
- Forozanfar, Badi al-Zaman (2008), Commentary on Masnavi Sharif (three volumes), Tehran: Zovar, vol. 12 (In Persian).
- Hassanzadeh Amoli, Hassan (2008). One hundred words in self-knowledge. Qom: a. Lam.mim (In Persian).
- Kazantzakis, Nikos (1968); Zorba the Greek, translated by Mohammad Ghazi, Tehran: Kharazmi (In Persian).
- Kazantzakis, Nikos (1978), The Way of the Right, translated by Monir Jazni, Tehran: Amirkabir (In Persian).
- Kazantzakis, Nikos (2007), Report to Greece, translated by Saleh Hosseini, Tehran: Niloufar (In Persian).
- Kazantzakis, Nikos (2009), Sufism (Siro Seluk), translated by Heidarshojaei, Tehran: Index (In Persian).
- Landin, William, Robert (2003). Theories and systems of psychology. Translated by Yahya Seyed Mohammadi. Tehran: Samat (In Persian).
- Mansoorian, Hossein and Saadati, Hossein (2010). Investigation of intuitive knowledge in Rumi's

- Masnavi. Intuitive knowledge. 2 (7). 32-17 (In Persian).
- Maulana (Jalaluddin Mohammad Balkhi) (2002), Fieh ma fieh, Badi al-Zaman Farozanfar, Tehran: Nagaristan Kitab (In Persian).
 - Maulana (Jalaluddin Muhammad Balkhi) (2007), Masnavi Manavi, Konya edition, edited by Abdul Karim Soroush, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company (In Persian).
 - Moghaddami Mahiabadi, Samira (2011). Educational topics in Masnavi. Master Thesis. Teacher Training University - Tabriz, Faculty of Literature and Humanities (In Persian).
 - Poor Afkari, Nusratullah (2007) Culture of Psychology and Psychiatry. Tehran: Contemporary Culture (In Persian).
 - RAJABI ABUZAR. Rajabi. Abuzar (2014) A Comparative Analysis Of The Role Of Self-Recognition In Knowing One'S God In The Thoughts Of Mullahadra And Ibn Al-Arabi. ENSANPAJOHI-E DINI (RELIGIOUS ANTHROPOLOGY). 2014 [cited;10(30):89-113 (In Persian).
 - Rumi, Jalaluddin Muhammad. (2008). Masnavi. Nilkson correction. By Nasrollahpour Javadi. Tehran: Amirkabir (In Persian).
 - Shafi'abadi, Abdullah and Naseri, Gholamreza. (2006). Theories of counseling and psychotherapy. Tehran: University Publishing Center (In Persian).
 - Zarrinkoob, Abdul Hussein (2006). Serni. Tehran: Scientific - Cultural (In Persian).

